



# فشار مشرکین قریش به پیامبر و مسلمانان

نجات میدادند...<sup>۲</sup>

\*\*\*

و تا آنجا که محمد بن اسحاق گفته است: کار ابوجهل این شده بود که جستجو میکرد تا ببیند چه کسی تازه مسلمان شده که اگر از اشراف بود نزد او رفته و ضمن سرزنش و ملامت او می گفت:

«نرکت دین ایک وهو خیر منک؟! لسنهن حلمک، ولنقبلن رأیک، ولنضمن صرفک»

«آئین پدر خود را که بهتر از تو بود رها کردی؟! بدانکه ما حتماً تو را به سفاقت و نادانی در میان مردم شهره خواهیم نمود، و رأی و نظرت را تخطئه می کنیم و از شرافت و منزلت در میان مردم میکاهیم.»

و اگر شخص تازه مسلمان مرد تاجر و سوداگری بود به او می گفت:

«والله لنتکسدن تجارتک ولنسهلکن مالک...»

بخدا تجارتت را کساد خواهیم کرد و دارائیت را نابود میکنیم!

و اگر مرد فقیر و ناتوانی بود او را شکنجه کرده و کتک میزد...<sup>۳</sup>

و تا آنجا که بخاری در صحیح خود از خباب بن ارت روایت کرده که گوید:

«أثبت النبی (ص) وهو منوشد برة وهو فی ظل الکعبه، وقد لفینا من المشرکین شدقه، فقلت: ألا تدعوا لله؟»

همانگونه که در مقاله قبلی مذکور گردید مشرکین قریش در برابر گسترش اسلام دچار سردرگمی عجیبی شده بودند و از هر طریقی بمنظور مهار کردن و یا خاموش کردن این ندای حق طلبانه اقدام می کردند نتیجه ای عایدشان نمی شد و بهمین خاطر فشار و شکنجه را بر مسلمانان و رهبرشان تشدید کردند.

ابن اسحاق گفته: سران هر قبیله از قبائل قریش تصمیم گرفتند مسلمانانی را که در قبیله خود دارند تحت سخت ترین شکنجه ها و زندان و تبعید و انواع دیگر ضرب و شتم قرار دهند، و پس از همین تصمیم بود که رؤسای بنی مخزوم مانند ابوجهل عمار و یاسر و سمیه را (بشرحی که پیش از این گفته شد) در وقت داغی هوا و ظهر هنگام بصرای مکه می بردند و شکنجه می کردند، و بلال را امة بن خلف سختی شکنجه میداد، و همین چنین دیگران که مورخین نوشته اند: مسلمانان ضعیف را می گرفتند و زره های آهنین بر تن ایشان می پوشاندند و در آفتاب داغ آنها را ساعتها نگاه می داشتند...<sup>۱</sup>

تا آنجا که طبق روایت سعید بن جبیر از ابن عباس گاه میشد بقدری آنها را میزدند و در گرمسنگی و تشنگی نگاه می داشتند که قادر به ایستادن روی پای خود نبودند، و هر چه از آنها می خواستند می گفتند، حتی اگر می گفتند: لات و عزری خدای شما است می گفتند: آری! و اگر می پرسیدند: این جعل خدای شما است می گفتند: آری، و بدینوسیله خود را از دست آنها



فقد وهو محتروجه فقال: فد كان من كان قبلكم ليمشط بأمشاط الحديد مادون عظامه من لحم أو عصب ما يصرفه ذلك عن دينه، ويوضع المنشار على مفرق رأسه فيشق بالثنين ما يصرفه ذلك عن دينه، وليتمن الله هذا الأمر حتى يسير الراكب من صنعاء إلى حضرموت ما يخلف إلا الله عز وجل»<sup>۱</sup>

نزد رسول خدا (ص) آمدم و او در سایه کعبه بود و بردی بر خود پیچیده بود، و ما در آنروزها از مشرکان آزار سختی را تحمل می کردیم پس به آنحضرت عرض کردم: آیا بدرگاه خدا دعا نمی کنی؟

در اینوقت رسول خدا (ص) در حالیکه صورتش قرمز شده بود نشست و فرمود:

براستی که آنها که پیش از شما بودند گوشت بدنشان را با شانه های آهنین شانه می کردند تا به استخوان یا عصب میرسید و با اینحال آنها را از آلتیشان باز نمی داشت، و آره بر سرشان می گذاردند و آنها را دونیم می کردند و با اینحال از آلتین خود دست نمی کشیدند، و حتماً این آلتین (اسلام) مستقر و پابرجا خواهد شد تا آنجا که شخص سواره از صنعاء تا حضرموت به راحتی سیر کند و در مسیر خود جز از خدای عزوجل از کسی خوف نداشته باشد.

### این هم داستان جالبی است

ابن هشام از عروقه بن زبیر نقل کرده میگوید:

نخستین کسی که در مکه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرآن را با آواز بلند قرائت کرد عبدالله بن مسعود بود و جریبان این بود که روزی گروهی از اصحاب بنی قریظ اکرم (صلی الله علیه و آله) گردهم نشست بودند یکی از آنها گفت: بخدا هنوز قریش قرآن را با آواز بلند نشنیده اند اینک کدامیک از شما حاضر است قرآن را با آواز بلند خوانده و بگوش آنها برساند؟

عبدالله بن مسعود گفت: من حاضرم.

گفتند: ما بیشتر میم آنان تو را بیازارند، ما کسی را می خواهیم که دارای قامیل و عشیره باشد که بخاطر آنها قریش نتوانند باوصدعه و آزاری برسانند!

عبدالله گفت: بگذارید من بدنبال این کار بروم همانا خداوند مرا محافظت خواهد کرد! پس روز دیگر هنگام ظهر در وقتی که قریشیان در مجالس خویش انجم کرده بودند در کنار مقام ایستاد و شروع کرد بخواندن سوره

مبارکه «الرحمن» و با صدای بلند گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم. الرحمن علم القرآن... قریش گوش فرا داده و با هم گفتند: این کتیززاده چه می گوید؟ گفتند: از همان چیزهایی که محمد آورده می خواند. پس برخاسته بسوی او آمدند و با مشت بصورت ابن مسعود می زدند و او نیز هم چنان می خواند تا مقداری که خواند با روی غمناک آسود و مجروح بسوی اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشت اصحاب که او را دیدند گفتند: ما بر تو از همین وضع و حالت بیمناک بودیم! ابن مسعود گفت: اینها در راه خدا سهل است اگر خواهید فردا هم دوباره بنزدشان بروم و همین کار را مجدداً انجام دهم؟ گفتند نه، کافی است زیرا تو کار خود را کردی و بگوش قریش آنچه را ناخوش داشتند رسانیدی.<sup>۲</sup>

و قبلاً نیز داستان همین خیاب بن اربت را با عاص بن وائل و خودداری عاص را از پرداخت بدهی خیاب و تمسخر او را در این باره ذکر کردیم.

و روی هم رفته زنان و مردان مسلمانی که تحت شکنجه مشرکان قرار گرفتند و نامشان بعنوان شکنجه شدگان صدر اسلام در تاریخ ثبت شده اینها بودند: بلال، عمار، یاسر، سمیه، خیاب بن اربت، صهیب بن سنان رومی، عامر بن فهیره آزاد شده طفیل بن عبدالله ازدی- ابوقهیة (که گویند به همراه بلال مسلمان شد و همانند او و بلکه سخت تر از او شکنجه اش می کردند).

و از زمانه این گذشته از سمیه (مادر عمار که همانگونه که در مقالات گذشته گفته شد زیر شکنجه ابوجهل به شهادت رسید) نام این زنان یا فضیلت و فداکار در زمره شکنجه شدگان در تاریخ آمده:

لیبیه- کشیزبنی مؤمل بن حبیب- که عمر (قبل از اینکه مسلمان شود) او را می گرفت و بسختی شکنجه میداد تا دست اسلام بردارد.

زبیره از قبیله بنی عدی یا بنی مخزوم- که گویند: عمر را ابوجهل او را چندان شکنجه کرد که چشمانش کور شد.

نهدیه- از قبیله بنی نهد-.

ام عبیس- از بنی زهره- که اسود بن عبدیفوت او را شکنجه میداد.<sup>۳</sup>



### آزار مشرکان نسبت به خود رهبر بزرگوار اسلام

همانگونه که گفته شد شکنجه مشرکان و آزارشان از مسلمانان بیشتر به افراد ضعیف و بدون عشیره و فامیل متوجه میشد و کسانی که دارای فامیل و عشیره بودند از ترس حمایت و مقابله بمثل قبیله شان کمتر مورد آزار قرار می گرفتند.

ولی با اینحال گاه میشد که گویا نمی توانستند جلوی خشم و کینه خود را بگیرند و اختیار و عقل از دستشان خارج میشد و کارهای اهانت آمیزی نسبت به آنحضرت انجام می دادند که بعداً موجب سرافکنندگی و پشیمانی خودشان نیز می گردید.

که از آنجمله روایت کرده اند که روزی رسول خدا در حالیکه جامه ای نو پوشیده بود بمسجد الحرام آمد و بنماز ایستاد و جمعی از مشرکان قریش در آنجا نشسته و تماشا می کردند، یکی از آنها گفت: کیست که برخیزد و این بچه دان گوسفند و یا شتر را (که پر از خون و کثافت بود و در نزدیکی مسجد افتاده بود) برگردد و بر سر او افکند؟

یکی از آنها که بر طبق برخی از روایات - عقیبة بن ابی معیط - بود برخاست و گفت: من اینکار را انجام می دهم، و بدنبال آن برخاست و پیش رفته آن بچه دان را برگرفت و در حالی که در سجده بود بر سر آنحضرت افکند، و سبب شد تا سرو صورت و لباسهای آنحضرت ملوث و آلوده گردد، و مشرکان از دیدن آن منظره بشدت خندیدند.

و در روایت بخاری و مسلم و دیگران آمده که رسول خدا (ص) همچنان در سجده بود تا اینکه دخترش فاطمه علیها السلام بیامد و آن بچه دان را از سر آنحضرت برداشت و نسبت به آنها که چنین اهانتی کرده بودند نفرین کرد، و رسول خدا سر از سجده برداشت.<sup>۸</sup>

آنگاه بر سران مشرک قریش نفرین کرده گفت:

«اللهم عليك بهذا الملامن قریش، اللهم عليك بعتبة بن ربيعة، اللهم عليك بشيبة بن ربيعة، اللهم عليك بأبی جهل بن هشام، اللهم عليك بعقبة بن ابی معیط اللهم عليك بأبی بن خلف».

و این نفرین سبب شد تا آنها ترسیدند و خنده شان قطع گردید.

و راوی حدیث گویند: من همگی آنها را که رسول

خدا (ص) در باره شان نفرین کرد دیدم که در جنگ بدر کشته شدند و جنازه هاشان را در چاه بدر افکندند.

و پس از این ماجرا رسول خدا (ص) بنزد عمرویش ابوطالب رفت و فرمود: «یا عمّ کیف حسبی فیکم»؟

عموجان حسب من در میان شما چگونه است؟ (و چگونه از من حمایت میکنید)؟

ابوطالب پرسید: مگر چه شده؟

رسول خدا (ص) داستان را برای ابوطالب باز گفت.

در این وقت ابوطالب حمزة بن عبدالمطلب را طلبید و شمشیر خود را برگرفت و بمسجد آمد سران قریش که ابوطالب را با آن وضع و قیافه دیدند آثار خشم را در چهره اش مشاهده کرده و از جا حرکت نکردند تا ابوطالب پیش آمد و به حمزه گفت: آن بچه دان را بگیر و بر سبیل (و صورت) همه آنها (که حاضر بودند و اینکار را کرده و خندیده بودند) بمال، و حمزه اینکار را کرد و از نفر اول تا باخبر بر سبیل و صورت همه شان کشید (و آنها نیز از ترس ابوطالب و حمزه هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند) و آنگاه به رسول خدا (ص) رو کرده گفت:

«یا ابن اخی هذا حسبک فینا» این است حسب تو در میان ما!

۰۰۰

### داستان دیگری که منجر به اسلام حمزة بن عبدالمطلب گردید:

مطالع ابن هشام و ابی اثیر جزیری و دیگران از مردی از قبیله اسلم روایت کرده اند که:

روزی ابوجهل در نزدیکی کوه صفا بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذر کرد و آنجناب را آزار کرده و دشنام داد، و سخنانی که دلالت بر عیجونی از دین و آئین آنحضرت و تضعیف کار او بود بر زبان راند، رسول خدا (پاسخش را نداده و) با او سخن نگفت. و بخانه بازگشت. زنی از کنیزکان عبدالله بن جدعان (این جریان را دید و) سخنان ابوجهل را نسبت بآنحضرت شنید.

ابوجهل از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دور شده و بیامد تا در انجمنی از قریش که در کنار خانه کعبه تشکیل شده بود نشست.

چیزی نگذشت که حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه



در حالیکه کمان خود را بر دوش داشت و از شکار بر می گشت سر رسید، و رسم او چنان بود که هرگاه از شکار بر می گشت پیش از آنکه بخانه خود برود بدور خانه کعبه طوافی می کرد، و اگر بدسته ای از قریش که دورهم جمع شده بودند بر می خورد نزد آنها می ایستاد و با آنها سخن می گفت. پس بدان کنیزک برخورد، کنیزک گفت: ای حمزه نبودی که بیسی برادرزاده ات محمّد از دست ابوجهل چه کشید و چه دشنامها شنید! و چه صدماتی بر او وارد کرد ولی محمّد در مقابل، هیچ نگفته بخانه رفت.

از آنجائیکه خداوند اراده فرموده بود حمزه را بدین اسلام گرامی دارد این سخن بر او گران آمده خشمناک شد و بجنسجوی ابوجهل پیامد تا او را پیدا کند و سزای جارتش را که برسول خدا کرده بود بدهد بهمین منظور بمسجد الحرام آمده او را در میان گروهی دید که نشسته است، حمزه نزدیک آمد و با کمائی که در دست داشت چنان بر سر ابوجهل کوفت که سرش بسختی شکست آنگاه گفت آیا محمّد را دشنام می گوئی در صورتیکه من بدین او هستم؟ اکنون اگر جرئت داری آن دشنام را بمن بده؟

جمعی از بنی مخزوم (قبیله ابوجهل) بطرف حمزه حمله ور شده خواستند تا بطرفداری ابوجهل با حمزه جنگ کنند، ابوجهل گفت: حمزه را وا گذارید زیرا من برادرزاده اش را بزشتی دشنام گفتم.

پس از این جریان حمزه در دین اسلام و پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت قدم شد، و پس از اسلام حمزه آزار قریش نسبت بدان حضرت تخفیف یافت و دانستند که حمزه از آنجناب دفاع خواهد کرد.<sup>۱۰</sup>

### و این هم داستانهای دیگر در این باره

و نیز ابن هشام از عبدالله پسر عمرو بن عاص نقل می کند که گوید:

پیدم گفتم: بزرگترین آزاری که از قریش نسبت برسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیدی چه بود؟ گفت: روزی نزد بزرگان و اشرافشان که در حجر اسماعیل (در مسجد الحرام) گرد هم جمع شده بودند رفتم و مشاهده کردم که سخن از آنحضرت بمیان است و با هم می گویند: هرگز نشده بود که ما در هیچ جریان ناگواری باین اندازه که در برابر این

مرد صبر و بردباری کرده ایم شکیبائی و سکوت از خود نشان دهیم، خردمندان ما را نادان خوانند. پدران ما را ناسزا گویند، بر دین و آئین ما عیب گیرند. گروههای متحد ما را پراکنده سازند. بخدایان ما دشنام دهد! راستی که ما در برابر او بیش از حد بردباری کرده ایم!

در این گفتگو بودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده و هم چنان پیامد تا رکن خانه کعبه را استلام نمود و سپس بطواف مشغول شد و چون بر آنها گذشت زبان بدگویی آنحضرت باز کرده بر او طعن زدند!

من آثار ناراحتی در چهره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مشاهده کردم ولی دیدم آن حضرت توجهی نفرموده از نزدشان برفت، بار دوم که بر آنها عبور فرمود دوباره هم چنان زبان بطعن و دشنام گشودند و من این بار نیز آثار ناراحتی را در چهره حضرت مشاهده کردم و چون بار سوم شد و اینان بدگویی و دشنام را از سر گرفتند آنجناب در برابر آنها ایستاد و فرمود:

ای گروه قریش! آگاه باشید سوگند بدان خدائی که چنانم بدست او است من مأموریت جنگ (و یا هلاکت) شما را دارم!

این سخن را که فرمود آنان بطوری ساکت شدند که گویا روی سرشان پرنده نشسته است، و چنان در برابرش آرام شدند که کسانی که قبل از این سخن از همه نسبت بآن حضرت خشمناکتر بودند و بیش از دیگران مردم را بر علیه او تحریک می کردند با بهترین گفتاری پاسخ آن حضرت را داده و احترامات معموله را نسبت بدو بجای آوردند، بدان حد که میگفتند: ای ابا القاسم از ما بگذر (و گردانید ما را نادیده بگیر) بخدا تو مردی نیستی که بی بهره از دانش باشی (و مانند ما نادان نیستی).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان گذشت و چون فردای آنروز شد دوباره در همان مکان گرد آمده و من نیز با ایشان بودم، یکی از آنمیان گفت: شما دیروز سخنانی در باره محمّد گفتید و آنچه او نیز در باره شما گفته بود شنیدید ولی همیشه که در برابر شما آن سخنان ناراحت کننده را اظهار کرد او را رها کرده پاسخش را ندادید؟

در این سخنان بودند که رسول خدا «ص» از دور پیدا شد، اینان که او را دیدند یکباره بطور دستجمعی بسویش بقیه در صفحه ۵۵

است، در اختیارشان بگذاریم، ما حاضریم از خودمان کم کنیم و به آنها بدهیم.

ما حرکت فلسطینی را مانند حرکت خودمان می دانیم. البته مقداری فاصله مکانی با آنها داریم ولی تا آنجا که در لبنان یا جای دیگر حضور داشته باشیم کمک می کنیم. در هر حال بنظر ما هنوز کمکهایی که بتوانیم به آنها بکنیم در حد ایده آل نیست و کافی نیست، بلکه باید به فکر باشیم که کمک بیشتری بنمائیم و دنبالش را هم بگیریم تا به ثمر برسد ان شاء الله.

نه تنها فلسطین که ما در هر جای حساسی که با آمریکا مبارزه می کنند، آمادگی همکاری داریم. در باناما کاری را که مردم آن کشور شروع کرده اند، حاضریم به آنها کمک کنیم. به افغانستان هم نشان دادیم که ما با همه گرفتاریهایی که داریم، حاضریم از حق و اسلام و مردم دفاع کنیم، منتهی فلسطین همیشه یکی از محورهای مبارزه ما بوده که در آنجا سهم باشیم و از مبارزه های اسلامی خودمان جدا نمانیم.

با تشکر فراوان از جنابعالی که لطف فرمودید و وقت گرانبهای خود را در اختیار ماهنامه پاسدار اسلام و امت پاسدار اسلام قرار دادید و از عنایتی که نسبت به بیان مواضع بحق جمهوری اسلامی فرمودید نیز تشکر کرده از خداوند متعال موفقیت هر چه بیشتر شما را در خدمت به اسلام و مسلمین و پیروزی سریع رزمندگان عزیزمان خواستاریم.

خداوند شما را هم توفیق دهد که مروج خوبی برای اسلام هستید...

انقلاب اسلامی فلسطین که این روزها شاهد آن هستیم، یکی از آرزوهای دیرینه امام و امت مسلمان بوده و همانگونه که مشاهده می فرمائید، مسلمانان محروم فلسطینی که طبعاً متأثر از انقلاب اسلامی هستند، با جدیت و تلاش فراوان، گامهای بسیار مثبتی که در پیشبرد انقلاب اسلامی برداشته اند و مبارزه شان روزانه جدی تر و گرم تر می شود؛ بی گمان امید آنها در تمام دنیا به جمهوری اسلامی است، آیا نظام جمهوری اسلامی چه فعالیت عملی و حرکت فعالی در این زمینه داشته و باید داشته باشد؟

### انقلاب اسلامی فلسطین

آنچه که الان در فلسطین اتفاق افتاده و چند ماه است مسلمانان در بند فلسطینی مقاومت کرده اند، خلاف انتظار و برعکس پیش داوریها و تحلیلهای دنیا بوده؛ آنها خیال می کردند مردم فلسطین تن به ذلت و اسارت داده اند و دیگر از درون خالی شده اند. البته برای ما خلاف انتظار نبوده و چنین ابعدی داشتیم زیرا ارتباطاتی با فلسطینیان داشته ایم ولی باز هم اینقدر نمی دانستیم به این خوبی مقاومت کنند. ما نباید بگذاریم این حرکت اسلامی خاموش شود و ما آمادگی داریم در عین حال که درگیر جنگ هستیم. هر قدر که توان داریم، چه از نظر مالی و چه از نظر تسلیحاتی یا سایر امکاناتی که مورد نیاز آن عزیزان

### بقیه از فشار مشرکین قریش...

حمله ور شده اطرافش را حلقه وار گرفتند و شروع کردند به پرخاش کردن و اظهار داشتند: تویی که درباره دین و آئین و خدایان ما چنین و چنان می گویی؟  
پیغمبر (ص) فرمود: آری من گفتم!

عمرو بن عاص گوید: در این هنگام یکی از آنان را دیدم که دو طرف عبای آن حضرت را در دست گرفت (و قدر صدد آزار او برآمد) ابوبکر که در آنجا بود و آن منظره را دید گریان شده (روی دلسوزی نسبت بآنجناب) گفت: آیا مردی را بجرم اینکه می گوید: پروردگار من خدای یگانه است میکشید؟ و بدین ترتیب آن جناب را رها کردند و بدنبال کار خویش رفتند، و این جریان سخت ترین چیزی بود که من از قریش نسبت بآن حضرت دیدم.

و از ام کلثوم دختر ابی بکر نقل کنند که آنروز هنگامیکه ابوبکر بخانه بازگشت دیدم قریش سر او را شکسته اند. و نیز گفته اند: سخت ترین آزاری که رسول خدا (ص) از قریش دید این بود که روزی از خانه خویش بیرون آمد، و هر که در آنروز آنحضرت را دید چه آنان که زرخرید و غلام بودند و چه آنان که آزاد بودند (بنوعی) تکذیب او را

کرده و اذیت و آزارش نمودند، حضرت بخانه بازگشت و از کثرت صدماتی که دیده بود خود را در پارچه (ویا جامه) پیچیده و بخت، پس این آیه نازل شد «ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان»<sup>۱۱</sup>.

### ادامه دارد

- ۱- سیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۴.
- ۲- اسد الغابه ج ۴ ص ۴۴.
- ۳- سیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۵.
- ۴- صحیح بخاری ج ۱۵ ط بیروت ص ۷۷- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۱۰.
- ۵- تفسیر ابن هشام ج ۱ ص ۳۱۴.
- ۶- مجله پاسدار اسلام، شماره ۶۶.
- ۷- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۸-۷۰.
- ۸- و البته این نقل بر طبق گفتار آنها که ولادت فاطمه علیها السلام را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند می تواند مورد قبول واقع شود اما اگر ولادت آن حضرت را پنج سال پس از بعثت بدانیم چنانچه همین قول به صحت نزدیکتر است بعید بنظر می رسد.
- ۹- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۸۷ و ۲۰۹ و اصول کافی ج ۱ ص ۴۴۹، سیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۴۶۸. و در تفسیر عیاشی این داستان را در تفسیر آیه شریفه «و مکروا و مکراهم و الله خیر الماکرین» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است.
- ۱۰- اسد الغابه ج ۲ ص ۴۶. سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۹۱. کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۸۳.
- ۱۱- سیره ابن هشام جلد ۱ ص ۲۸۹.